

برساخت اجتماعی هویت ملی

رویکردی جامعه‌شناختی به مسئله‌ی هویت

تدوین و طراحی

داریوش یعقوبی *



چکیده

امروزه، موضوع هویت ملی به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اجتماعی و سیاسی مورد توجه اندیشمندان حوزه‌ی اجتماع و سیاست قرار گرفته است. این مهم، هر چند از رویکردهای مختلف واکاوی و بررسی شده است، ولی از دیدگاه برساخت‌گرایی اجتماعی، مورد توجه نبوده است. مقاله‌ی حاضر، شکل‌گیری هویت ملی را از این منظر، مد نظر قرار داده و بر آن است که با استفاده از رویکرد نظری برساخت‌گرایی اجتماعی، چگونگی تولید و بازتولید این شکل از هویت را در بطن روابط اجتماعی، به‌ویژه در روابط سطح کلان تبیین نماید. برای دست‌یابی به این هدف، نظریه‌های مید، گافمن، بار، برگر و لاکمن، و دیدگاه استف لاولر در جامعه‌شناسی هویت، به‌کار گرفته شده، و به یافته‌های تحقیقات تجربی مرتبط نیز، استناد می‌شود. نتایج بررسی و تحلیل، نشان می‌دهد که هویت ملی به‌عنوان بخشی از خویشتن فرد، به‌واسطه‌ی بازگویی روایت‌ها و تفسیر و بازتفسیر آن‌ها، و همچنین احساسات و دانش حاصل از تفسیرها، مدام برساخت می‌شود. بنابراین، هویت ملی یک چیز ذاتی و ثابت نهفته در وجود افراد نیست، بلکه پدیده‌ای پویا است که در شبکه‌ی کنش متقابل اجتماعی و در فرایند اجرای خویشتن، تولید و بازتولید می‌شود.

واژه‌های کلیدی: برساخت اجتماعی، هویت ملی، روایت زندگی، گفتمان، انزجار اجتماعی

مقدمه و طرح مسئله

برساخت‌گرایی اجتماعی^۱ شامل مجموعه‌ای از نظریه‌ها در جامعه‌شناسی و سایر رشته‌ها است که به دنبال کشف و تبیین پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی بر اساس زمینه‌ی تاریخی و ساخت اجتماعی هستند. این رویکرد، فرضیات ذات‌گرایی و واقع‌گرایی مبتنی بر وجود یک دنیای بیرونی و عینی مستقل از مقولات ادراک و تفسیر

افراد را رد می‌کند. بدین لحاظ، برساخت‌گرایی اجتماعی را می‌توان به عنوان دیدگاهی نسبی‌گرا تلقی نمود (ترنر ۲۰۰۶: ۵۶۹). در واقع برساخت‌گرایی اجتماعی، که بنیادهای فکری آن را باید در جامعه‌شناسی جستجو کرد، در تلاش برای پی‌بردن به ماهیت واقعیت‌ها، پدید آمد. این رویکرد تازه، با دوره‌های پسامدرن در تحقیقات کیفی نیز ارتباط دارد، به گونه‌ای که در تدوین نظریه‌ی زمینه‌ای، نقش مهمی ایفا می‌کند. در تلاش برای فهم جهان اجتماعی، برساخت‌گرایان دانش و حقیقت را به‌عنوان چیزی می‌بینند که ساخته می‌شود نه چیزی که توسط ذهن کشف می‌شود. از این منظر، جامعه هم واقعیتی ذهنی و هم واقعیتی عینی است، که در آن معنی‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود. بر این اساس، برساخت‌گرایی اجتماعی بر تعامل بین افراد و کاربرد زبان توسط آنها، در زندگی روزمره تأکید می‌کند (اندروز، ۲۰۱۲). مقاله‌ی حاضر مبتنی بر چنین رویکردی، شکل‌گیری هویت ملی را مد نظر قرار می‌دهد.

موضوع هویت، ریشه‌ی بسیاری از مسائل و مشکلات در جوامع معاصر است، که اغلب در چارچوب هویت‌های مناسب یا نامناسب، درست یا غلط، و خوب یا بد، مطرح می‌شوند. به بیان دیگر، بنیاد این مسائل به انتساب صفات‌های دوگانه به هویت‌ها بر می‌گردد. به‌طور بالقوه، شیوه‌های بسیاری وجود دارد که افراد بدان طریق از یکدیگر متفاوت می‌شوند، ولی تنها برخی از تفاوت‌ها، در کانون توجه قرار گرفته، و از نظر اجتماعی مهم تلقی می‌شوند. یکی از شیوه‌هایی که می‌تواند تفکیک‌ها و تمایزات را برجسته‌سازد، چگونگی برخورد با هویت‌ها و هویت‌یابی است. همان‌طور که کالهن نیز اشاره می‌کند، ما اغلب توسط دیدگاه خود، در مورد سیاست ضمنی افتراقی مربوط به هویت‌های مختلف، مطالبات هویتی و برساخت‌های^۲ چشمگیر هویت‌هایمان، هدایت می‌شویم (کالهن، ۱۹۹۴: ۲۴). از این منظر می‌توان گفت که در جامعه‌ی ما نیز جایگاه هویت ملی در میان سایر هویت‌های افراد، متأثر از تعامل آن‌ها با سیاست‌های هویتی، به ویژه دیدگاه آن‌ها نسبت به هویت ملی است. این در حالی است که معمولاً فرض بر این است که افراد با دریافت بسته‌های سیاست هویتی به صورت طبیعی و منفعلانه، به میزان قابل قبولی از هویت ملی دست پیدا می‌کنند. این نگاهی ایستا، به هویت‌یابی ملی است، که در محافل علمی و نهادهای تصمیم‌ساز، به‌سهولت قابل تشخیص است. با وجود این، هویت اجتماعی (از جمله، هویت ملی)، بخشی از خودپنداری فرد است که

از دانش او درباره‌ی عضویتش در یک گروه اجتماعی، به همراه ارزش‌ها و اهمیت احساسی مرتبط با این عضویت، ناشی می‌شود (تاجفل، ۱۹۸۱: ۲۵۵، به نقل از تاجفل، ۱۹۸۲).

فرهنگ‌نامه‌ی جامعه‌شناسی سیج،^۳ در توضیح واژه‌ی هویت می‌نویسد که یک معنی این اصطلاح، به مفهوم «خودی» اشاره می‌کند، که مانند کودکی جدا از والدین و خانواده، رشد می‌کند و مکانی در جامعه به‌دست می‌آورد (بروس و یرلی، ۲۰۰۶: ۱۴۴). فرهنگ‌نامه‌ی جامعه‌شناسی کمبریج^۴ نیز در تمایز اصطلاح هویت و شخصیت، اشاره می‌کند که هویت در اجتماع ساخته و ابداع می‌شود، ولی شخصیت بر آن ویژگی‌های فردی دلالت می‌کند که ثابت و پایدار هستند (ترنر، ۲۰۰۶: ۲۷۷). بدین ترتیب، مشخص می‌شود که اصطلاح هویت، به معنی «خود» اجتماعی و پویا بوده، که عامل شناسایی شخص می‌باشد. با این تعریف، می‌توان گفت که هویت ملی، بازگوکننده‌ی تمایز درک‌شده‌ای است که امکان تشخیص خود، و یا یک گروه را از دیگران فراهم می‌سازد (آرتس و هالمن، ۲۰۰۶). حال اگر این گروه ملت باشد، هویت ملی می‌تواند به‌عنوان یک ذهنیت و احساس درونی‌شده‌ی تعلق به ملت، درک شود (هودی، ۲۰۰۱). درواقع، شکل‌گیری هویت شامل دو احساس متضاد علاقه به گروه خودی و تمایز با سایر گروه‌ها است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که شکل‌گیری هویت ملی، شامل فرایند دگرسازی^۵ است که به معنای ایجاد مرزهای ذهنی بین درون گروه و بیرون گروه است که بنابه ادعای مقاله‌ی حاضر، این مرزها در اجتماع بر ساخت می‌شود.

با توجه به توضیحات و تعریف‌هایی که ارائه شد، مطالعه‌ی حاضر، به جای مشاهده‌ی هویت به‌عنوان چیزی مستقر در درون فرد، آن را به‌عنوان پدیده‌ای ملاحظه می‌کند که در درون روابط اجتماعی، تولید و بر ساخت می‌شود. بدین لحاظ، مقاله، تأکید می‌کند که در بررسی حاضر، نگاه جامعه‌شناختی و تازه‌ای را نسبت به موضوع هویت ملی مطرح می‌سازد که تاکنون مورد توجه نبوده است. زیرا تحقیقاتی را که تاکنون در ایران، در مورد هویت ملی انجام پذیرفته است، می‌توان به سه دسته‌ی کلی تقسیم کرد: دسته‌ای از تحقیقات به تحلیل تاریخی پرداخته‌اند (برای مثال ر.ک. دیلمقانی و قاسمی ترکی، ۱۳۹۶)، دسته‌ی دوم، هویت ملی را سنجیده و برخی متغیرهای مستقل مؤثر بر آن را معرفی کرده‌اند (برای مثال، نگاه کنید به رستگار خالد، سلمان‌ی بیدگلی و پاکیده دلشاد،

۱۳۹۵؛ دانایی و بابائی ساروئی، ۱۳۹۶)، و دسته‌ی سوم، تلاش کرده‌اند، نسبت میان هویت ملی و هویت قومی را در جمعیت مشخص سازند (برای مثال رجوع کنید به امیرکافی و حاجیانی، ۱۳۹۲؛ احمدلو و افروغ، ۱۳۸۱).

بررسی حاضر نیز هم به‌خاطر نقش و جایگاه هویت ملی در جامعه، و هم به لحاظ رویکرد این مطالعه، اهمیت دارد. هویت ملی یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی است. افزون بر این، از سیاست‌های هویتی در بسیاری از کشورها چنین بر می‌آید که تدوین این سیاست‌ها مبتنی بر اندیشه‌ی نخبگان سیاسی بوده و جامعه در برابر آن منفعل در نظر گرفته می‌شود، که همین امر موجب بروز چالش‌های هویتی در جامعه می‌شود (سلطانی و قلاوندی، ۱۳۹۱). به بیان دیگر، عدم توجه به خلاق بودن کنشگران اجتماعی در فرایند هویت‌سازی و هویت‌یابی می‌تواند نظم اجتماعی را به چالش بکشد. هویت ملی علاوه بر اثرگذاری بر سیاست، اقتصاد و بُعد مدنی زندگی اجتماعی، بر چگونگی تعریف افراد از خودشان، و رابطه‌ی آن‌ها با دیگران نیز تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که تصور افراد از مفهوم هویت ملی، امیدها و آرزوی‌های آنان درباره‌ی کشورشان را تعیین می‌کند (حسینی انجدانی، ۱۳۹۱). به خاطر چنین اهمیتی است که هویت ملی به‌عنوان یکی از عوامل اصلی دستیابی به همبستگی و انسجام ملی تلقی می‌شود. در این زمینه، مطالعات نشان می‌دهد که بین هویت ملی و همبستگی ملی ارتباط مستقیم وجود دارد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰). به عبارت دیگر می‌توان گفت که تحقق وحدت ملی منوط به احساس تعلق مردم و اقوام مختلف جامعه، نسبت به سرزمین، تاریخ، فرهنگ، ملت و دولت است (عبدالهی و عثمان‌بر، ۱۳۸۱).

در کل، هدف از نگارش این مقاله، پاسخ به این پرسش اصلی است که هویت ملی چگونه بر ساخته می‌شود. مقاله تلاش می‌کند، در چارچوب رویکرد کلی برساخت‌گرایی اجتماعی و با اتکای به نظریه‌های جامعه‌شناختی مرتبط با موضوع هویت، مانند دیدگاه استف لاولر،^۶ به این پرسش اساسی پاسخ دهد.

مبانی نظری

برساخت‌گرایی اجتماعی نظریه‌ای جامعه‌شناختی در حوزه‌ی شناخت است که اعتقاد دارد، دانش در فرایند کنش متقابل افراد با دیگران ایجاد می‌شود. معرفت‌شناسی برساخت‌گرا، بر این باور است که ذهن انسان، در ساخت معرفت و دانش، عنصری خلاق و فعال است. به بیان دیگر، شناخت پدیده‌ای یک‌سویه و منفعل نیست. ذهن انسان با توجه به ویژگی‌های خود، این قابلیت را دارد که به یاری ادراکات خود، برای ایجاد انتزاعات و مفاهیم، فعالیت کند. به عبارت دیگر، ذهن شناخت را کشف نمی‌کند بلکه در ساخت آن دخالت دارد. در واقع برساخت‌گرایان می‌خواهند نشان دهند که چون موضوع مورد بررسی آن‌ها، محصولی اجتماعی است، پس تغییرپذیر است.

این رویکرد در تحلیل وقایع اجتماعی، بیش از این‌که بر ساختارهای اجتماعی و یا کارگزاران تأکید کند، بر برساخت‌های معنایی و رفتاری تمرکز می‌کند. در واقع توجه به برساخت و معنا، و نقش آن در فرایند شکل‌دهی به کنش‌های اجتماعی و حتی فردی، دغدغه‌ی برساخت‌گرایی اجتماعی است. از منظر دیدگاه برساخت‌گرایی هیچ چیز عادی و بدیهی تلقی نمی‌شود. از این نگاه، ویژگی پدیده‌ی X بر اساس ذات آن تعیین نمی‌شود، زیرا اصلاً معنای ذاتی برای پدیده‌های اجتماعی وجود ندارد. در واقع شکل‌گیری پدیده‌ها و ویژگی آن‌ها، در تعاملات اجتماعی که مدام در حال تحول هستند، انجام می‌گیرد (نقیب‌زاده و خشک‌جان، ۱۳۹۲). بر اساس این دیدگاه، هر چیزی که برساخته شود، ماهیت و ویژگی‌اش را از جامعه و الگوهای کنش متقابل می‌گیرد. بدین ترتیب می‌توان گفت که در این رویکرد، پدیده‌های اجتماعی حالتی پویا دارد و در بطن جامعه تولید و بازتولید می‌شوند. به بیانی دیگر، پدیده‌ها می‌توانند مدام برساخت شوند.

هرچند ارائه‌ی تعریفی واحد و کلی از برساخت‌گرایی بسیار دشوار و شاید ناممکن است، ولی با توجه به مفروضات آن می‌توان برخی از ویژگی‌های مهم برساخت‌گرایی اجتماعی را چنین برشمرد: تأکید بر تردید به فرض‌های پیشین درباره‌ی جهان و پدیده‌های اجتماعی (بار، ۲۰۰۳: ۲-۳)؛ تأکید بر معنی و فهم، و این‌که منشأ این مقولات، در کنش متقابل اجتماعی و توافق‌هایی است که شکل‌های نمادین به خود

گرفته‌اند (لاک و استرانگ، ۲۰۱۰: ۷)؛ تأکید بر این‌که، دانش ما درباره‌ی جهان اجتماعی، نه ناشی از ماهیت جهان بلکه ناشی از فرایندها و کنش‌متقابل اجتماعی است؛ ضدیت با واقع‌گرایی، بدین معنی که امکان شناخت عینی و بی‌طرفانه‌ی واقعیت وجود ندارد، زیرا تجربه مورد تفسیر قرار می‌گیرد. بنابراین، آنچه که حقیقت پنداشته می‌شود حاصل تعاملات اجتماعی و فرایندهایی است که افراد در آن درگیر می‌شوند (سرماک، ۲۰۱۰)؛ تأکید بر زبان به‌عنوان شکلی از عمل اجتماعی، بدین معنی که جهان اجتماعی، هنگام سخن گفتن و در جریان کنش متقابل در زندگی روزمره، ساخته می‌شود، بنابراین، زبان را می‌توان شکلی از عمل تلقی نمود (بار، ۲۰۰۳: ۸). با توجه به ملاحظه‌ی این مفروضات، باید گفت که در فرایند تحلیل پدیده‌های اجتماعی، از جمله هویت ملی، توجه و دقت به این نکته که پدیده‌ها، اموری طبیعی و بدیهی جاری در جامعه نیستند، حائز اهمیت است.

برساخت‌گرایی اجتماعی ریشه در فلسفه‌ی علوم اجتماعی دارد (یوسفیان و موسوی کریمی، ۱۳۸۹). لذا با توجه به این بنیاد فکری، که در مفروضات آن نیز بازتاب دارد، و همان‌طور که بار، بیان می‌کند، می‌توان بنیادهای فکری این رویکرد را در جامعه‌شناسی، به نظریات مید و مکتب کنش‌متقابل نمادی ارجاع داد (بار، ۲۰۰۳: ۱۳). در دیدگاه مید، مفهوم خود، ساخته‌ی اجتماع، و البته، بیان خاصی از آگاهی است (آزاد ارمکی، ۱۳۹۳: ۴۴۶). در این دیدگاه، جامعه به عنوان سازمان اجتماعی و الگوهای کنش متقابلی در نظر گرفته می‌شود که «ذهن» و «خود» را در بطن خویش به وجود می‌آورد (ریتزر، ۱۳۹۵: ۲۸۱). نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادی نیز به تبعیت از عمل‌گرایی مید، بر این باورند که خاستگاه معنا نه فرایندهای ذهنی، بلکه فرایندهای کنش متقابل است. به عبارت دیگر، انسان‌ها، نمادها و معانی را در جریان کنش متقابل یاد می‌گیرند (ریتزر، ۱۳۹۵: ۲۸۴). مید می‌گفت که جدا از جامعه، هیچ‌گونه «خود» و خودآگاهی نمی‌تواند وجود داشته باشد. البته مید بین دو بُعد از مفهوم «خود» یعنی «من فاعلی»^۶ و «من مفعولی»^۷، و یا من اجتماعی تمایز قائل می‌شود.

من مفعولی، مجموعه‌ی سازمان‌نیافته‌ای از رویکرد دیگران است، که مورد پذیرش فرد قرار می‌گیرد. از دید مید، ما افرادی هستیم که با ملیت خاصی به دنیا می‌آییم و دارای روابط خانوادگی و سیاسی معینی می‌شویم. همه‌ی اینها، موقعیت خاصی را

می‌سازند که «من مفعولی» را به‌وجود می‌آورد (ریترز، ۱۳۹۵: ۴۴۴ و ۴۴۹). بنابراین، از این منظر، هویت ملی را می‌توان بخشی از خود اجتماعی در نظر گرفت، که در بطن جامعه و فرایند کنش متقابل، معنا یافته و ساخته می‌شود. بر این اساس، و با توجه به مترادف دانستن زبان و عمل در دیدگاه برساخت‌گرایی اجتماعی، می‌توان از این دید، مدعی شد که شیوه‌های سخن گفتن ما، تنها هویت‌های ما (خویشتن) را بازتاب نمی‌دهد، بلکه در ایجاد و تغییر آن‌ها نیز نقشی فعال بازی می‌کند. بدین ترتیب که کنش‌های گفتاری افراد در درون یک نظام معنایی جمع می‌شوند و شیوه‌های اندیشیه و عمل خویشتن (هویت) را در دوره‌های تاریخی مشخص، تعیین می‌کنند.

برگر و لاکمن نیز، بر این باورند که شیوه‌ی گفتار ما در ایجاد و تغییر جهان زندگی انسان‌ها و هویت‌ها، نقشی فعال دارد. البته این نقش، این جهان زندگی را تنها برساخت نمی‌کند، بلکه در توجیه و دوام آن نیز نقش مؤثری ایفا می‌کند. برگر و لاکمن، پایه و اساس توجیه نهادها، عملکردها و مشروعیت آن‌ها را زبان می‌دانند (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵: ۹۵). به گونه‌ای که این توجیه، نه تنها نهادها و نمادهای موجود، حتی نقش‌ها و هویت‌ها را نیز دربر می‌گیرد. از نظر برگر و لاکمن، انسان‌ها به‌عنوان عضوی از اجتماع، با یکدیگر در تعامل هستند، و جهان اجتماعی به‌عنوان محصول این رابطه، بر مولدش، یعنی انسان تأثیر می‌گذارد (جلابی‌پور و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۵۲-۱۵۱). با چنین نگاهی است که برساخت‌گرایان تأکید می‌کنند که شیوه‌ی کاربرد مقولات،^۹ مفاهیم، معنی‌ها و شیوه‌ی فهم جهان اجتماعی از شرایط تاریخی و فرهنگی، جداشدنی نیستند (بار، ۲۰۰۳: ۳-۴). مطالعه‌ی حاضر با این رویکرد نظری، برساخت اجتماعی هویت ملی را به‌عنوان یکی از پدیده‌های اجتماعی معاصر، مورد بررسی قرار می‌دهد.

برساخت هویت ملی

انواع گوناگونی از نظریه‌پردازی درباره‌ی مفهوم هویت وجود دارد که هر کدام از آن‌ها با توجه به دیدگاه خود، تعریفی از این مفهوم ارائه داده‌اند. در مقاله‌ی حاضر نیز همان‌طور که در بخش بیان مسئله و چارچوب نظری اشاره شد، به مفهوم هویت ملی از دیدگاه برساخت‌گرایی اجتماعی نگریسته می‌شود. از این منظر، هویت‌ها حداقل

دارای سه ویژگی مهم هستند که توجه به آن‌ها به روشن شدن چگونگی برساخت هویت ملی کمک می‌کند. ویژگی نخست، تمایز بین هویت و فردیت^{۱۰} است. پژوهشگران مختلف، برای تحلیلی روشن از ابعاد مختلف خویشتن و هویت، بین این دو مفهوم تمایز قائل می‌شوند، که در این تفکیک، هویت در رابطه با مقوله‌های اجتماعی (مانند، جنس، طبقه، ملیت، و غیره) قرار می‌گیرد، و فردیت به تعارض‌ها و جریان‌ها، بین مقوله‌های هویت که توسط شخص یا خویشتن تجربه می‌شود، اشاره می‌کند (لاولر، ۱۳۹۷: ۲۲). البته باید توجه کرد که تمایز بین هویت و فردیت به معنای تمایز بین یک خویشتن ذاتی (یا واقعی) و خویشتن اجتماعی (غیر واقعی) نیست. ویژگی دوم، رابطه‌ای بودن هویت است. به بیان دیگر، هویت‌ها نمی‌توانند در انزوا وجود داشته باشند. در واقع برخی از هویت‌ها (برای مثال، نژاد، طبقه و جنسیت)، در ارتباط با یکدیگر ایجاد می‌شوند (لاولر، ۱۳۹۷: ۲۸). برای مثال، طبقه‌ی متوسط در ارتباط با طبقه‌های پایین و بالا معنا پیدا می‌کند. ویژگی سوم، بیان می‌کند که هویت‌ها تحت تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و تاریخی شکل می‌گیرند (لاولر، ۱۳۹۷: ۳۲). منطبق بر این دیدگاه، اشرف (۱۳۷۳) نیز تأکید می‌کند که هویت ملی همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی مقوله‌ای تاریخی است که در بستر رویدادهای تاریخی پدید می‌آید، رشد می‌کند و دگرگون می‌شود. هویت ملی امری طبیعی و ثابت نیست، بلکه پدیده‌ای است که در تجربه‌ها و تصورات مردم ریشه دارد، و هنگامی به وجود آمد که ملت به معنای امروزی آن شکل گرفت. همان‌طور که ملاحظه می‌شود هر سه ویژگی مورد اشاره، منطبق بر نکات مورد تأکید در رویکرد برساخت‌گرایی است که در چارچوب نظری بیان شد.

اروینگ گافمن،^{۱۱} سه نوع هویت را از هم تفکیک می‌کند: هویت شخصی، که بیانگر ویژگی‌های خاص شخص، هم در رابطه با خودش و هم در رابطه با دیگران است؛ هویت اجتماعی، هویتی است که افراد به‌واسطه‌ی عضویت‌شان در مقوله‌های اجتماعی به‌دست می‌آورند؛ و هویت خود (ایگو)^{۱۲} که به یک احساس درونی درباره‌ی این که «کیستی ما» یا کسی که خودمان باور داریم که هستیم، اشاره می‌کند. برای فهم بهتر هویت خود (ایگو)، باید گفت که عبارت از چیزی است که افراد با استفاده از مواد خام دست اول که حاصل عضویت‌شان در مقوله‌های هویت اجتماعی مانند نژاد، جنس، ملیت، سن، جنسیت، و غیره خواهد بود، از خودشان می‌سازند (گافمن، ۱۹۶۸: ۱۰۶). گافمن

با این تفکیک بسیار ظریف بین انواع هویت‌ها، به ما کمک می‌کند تا حد و حدود مفهوم هویت اجتماعی، به‌ویژه هویت ملی، در این بحث هر چه بیشتر روشن شود. پس از این توضیحات مقدماتی، کوشش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که هویت ملی به‌عنوان یکی از هویت‌های اجتماعی و با ویژگی‌ها و حد و مرز مفهومی مورد اشاره، چگونه بر ساخت می‌شود؟ در چارچوب رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی، می‌توان شیوه‌های مختلفی را توضیح داد که بدان طریق، هویت ملی تولید و بازتولید می‌شود، ولی در این جا با توجه به محدودیت‌ها و مطلوبیت‌ها، تنها به مواردی چند، استناد می‌شود.

روایت زندگی و هویت ملی

توجه به روایت‌ها و مطالعه‌ی علمی آن‌ها به صورت سنتی و مرسوم با نقد ادبی و بررسی ساختار روایی مرتبط است. با وجود این، جامعه‌شناسان نیز هر چند به گونه‌ای محدود، روایت‌ها را موضوع پژوهش‌های جامعه‌شناختی قرار داده و تلاش کرده‌اند درباره‌ی آن‌ها اقدام به تولید دانش نظری کنند. از جمله‌ی این فعالیت‌ها، می‌توان از پژوهش‌های بیوگرافی، اتوبیوگرافی و تحقیقاتی که نقش روایت را در ایجاد هویت، مستقیماً، مورد بررسی قرار می‌دهند، یاد کرد (لاولر، ۱۳۹۷: ۵۳). در مورد این تحول در جامعه‌شناسی، دو تن از پژوهشگران، به نام‌های استنلی و مورگان^{۱۳} (۱۹۹۳)، در بحث اتو/ بیوگرافی در جامعه‌شناسی، مدعی شده‌اند که توجه اخیر به این موضوع، نوعی بازنگری فکری است. آن‌ها به پنج ویژگی اشاره می‌کنند که با توجه به آن‌ها می‌توان به محتوا و ساختار اتو/ بیوگرافی، بیشتر پی برد: نخست این که، متن‌ها، نه بازتاب‌هایی از واقعیت‌های اجتماعی، بلکه محصولاتی اجتماعی هستند؛ دوم، تمایز آشکار بین ساختار و عامل و همچنین بین کنش فردی و جمعی؛ سوم، ارتباط میان بازنمایی زندگی و خود زندگی، و همچنین توصیف‌های متفاوت و شرح رویدادها؛ چهارم، مهم بودن دوره‌های زمانی در روایت زندگی؛ و پنجم، دخالت ضمنی یا آشکار سایر متون در ایجاد یک متن یا روایت زندگی، و یا به عبارتی تعبیر و تفسیر روایت زندگی توسط افراد، همزمان با نقل آن. افزون بر این ویژگی‌ها، باید توجه کرد که عنصر اصلی یک روایت چگونگی قرار گرفتن اجزای

داستان در کنار یکدیگر است، که به هیچ وجه جنبه‌ی تصادفی ندارد. در واقع، این نحوه‌ی انسجام یافتن رویدادها، طرح کلی داستان را می‌سازد، که آغاز، پایان و حرکت داستان را شامل می‌شود (سامرز و گیسون، ۱۹۹۴). حادثه‌ها، رویدادها، تمایلات، و هر آنچه که روایت می‌شود، در طرح کلی داستان دارای اهمیت هستند. زیرا در غیر این صورت، در داستان حضور پیدا نمی‌کردند. راوی، رویدادهای داستانش را بسیار با دقت انتخاب می‌کند، زیرا راوی آن‌ها را به‌عنوان مطالب اصلی داستان در نظر می‌گیرد تا بدین ترتیب، دیگران را تحت تأثیر قرار دهد. این‌گونه طراحی داستان، خویشتنِ راوی را به‌عنوان خروجی و واقعیت اجتناب‌ناپذیر نحوه‌ی زندگی او، ترسیم می‌کند. بدین ترتیب، این خویشتن (هویت)، به‌واسطه‌ی بخش‌هایی از زندگی که آن را تشریح کرده، درک می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که بخش بیشتری از ساختار یک هویت، با گذشت زمان و از طریق روایت شکل می‌گیرد.

در این جا لازم به اشاره است که هرچند مطالب و دیدگاه‌های مطرح شده، مفهوم هویت را به‌طور کلی، مد نظر قرار می‌دهد، ولی مقاله‌ی حاضر تنها بر هویت ملی تأکید دارد. برای مثال فرض کنید که یکی از رزمندگان جنگ ۸ ساله‌ی ایران - عراق، داستان زندگی خود را روایت می‌کند. او در این داستان، به الگوهای کنش متقابل مختلفی اشاره می‌کند، که می‌تواند از سطح خانوادگی تا سطح ملی را شامل شود، ولی آنچه که در این روایت، بیشتر به بحث مربوط می‌شود، نحوه‌ی رابطه‌ی او به‌عنوان یک ایرانی، با ملت و یا دولت - ملت است. زیرا فرض بر این است که این رابطه در برساخت هویت ملی او نقش محوری دارد. همین‌طور در روایت بخش‌هایی از زندگی یک استاد دانشگاه نیز باید کنش متقابل او با دولت - ملت، نهادهای مدنی، نهاد علم و به‌طور کل جامعه‌ی ایرانی، مد نظر قرار گیرد، زیرا مبتنی بر بحث حاضر، همین کنش متقابل است که در شکل‌گیری هویت ملی او نقش پر رنگ‌تری ایفا می‌کند. در واقع، در هر دو مثال تأکید بر این است که راوی از طریق بازگویی روایت زندگانی خود در ارتباط با سطح کلان جامعه می‌تواند کیستی خود در سطح ملی (هویت ملی) را برساخت کند.

از این دیدگاه، هویت ملی مانند دیگر هویت‌ها یک امر اجتماعی است که مدام تفسیر و بازتفسیر می‌شود. مردم با بهره‌گیری از آنچه که به‌واسطه‌ی روایت ایجاد می‌شود، می‌توانند زندگی خویش را شرح داده و درک کنند. بنابراین درک از هویت

ملی نیز می‌تواند در چنین زمینه‌ای انجام پذیرد. انسان‌ها، تمایل دارند که مفهوم خویشتن (هویت) را چیزی در نظر بگیرند که در طول زمان دوام می‌یابد، تداومی که فکر می‌کنند ناشی از برخی ویژگی‌های خود «خویشتن» است. این در حالی است که در یک روایت، این کنشگرها یا عاملان اجتماعی هستند که با استفاده از رویدادها، یک داستان را طراحی می‌کنند. البته در این اقدام، خاطرات نیز نقش دارند. ولی نه تنها افراد خاطرات را تفسیر می‌کنند بلکه خود خاطرات نیز ماهیتی تفسیری دارند. در واقع، آن‌ها محصولی اجتماعی هستند. زیرا آن‌چه که افراد به خاطر می‌آورند، به موقعیت اجتماعی‌شان بستگی دارد. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که تداوم و پایداری ظاهری «خویشتن ملی»^{۱۴} یا هویت ملی نه ناشی از ویژگی‌های خویشتن، بلکه ناشی از نحوه‌ی روایت کنشگران و عاملان اجتماعی است.

به نظر می‌زتل^{۱۵} و پراگر^{۱۶} چارچوب‌های معنایی موجود، و یا به عبارتی شیوه‌ی نگرش ما به گذشته، در زمان حال، شکل می‌گیرد، که معمولاً با دیدگاه جمعی و عمومی مطابقت دارد. افراد به این نگرش‌ها اتکا می‌کنند تا بدین طریق بتوانند دریابند که چه چیزی‌هایی را باید به خاطر بیاورند و چه چیزهایی را باید فراموش کنند (می‌زتل، ۲۰۰۳: ۸۲ و پراگر، ۲۰۰۰). افراد، برای به خاطر سپردن گذشته، مجبورند پیوسته به خاطر بیاورند، بازگو کنند و تفسیر نمایند. همه‌ی افراد، بارها و بارها به خاطرات خودشان رجوع می‌کنند، که در این رجوع، داستان زندگی‌شان را تغییر شکل می‌دهند. اما باید دقت کرد که این تغییر شکل ربطی به گذشته‌ای که رویدادها در آن رخ داده‌اند، ندارد، بلکه نکته‌ی مهم این است که خود این گذشته، به واسطه‌ی اطلاعات اجتماعی، بارها مورد تفسیر قرار می‌گیرد. تفسیری که صرفاً به آنچه که مردم از دنیای اجتماعی و جایگاه‌شان در آن می‌دانند مرتبط است (استیدمن، ۱۹۸۶: ۵). این گونه است که هویت ملی نیز در چارچوب روایت زندگی و مراجعه‌ی مداوم به گذشته و خاطرات و بازگویی و تفسیر آن‌ها، با توجه به اطلاعات اجتماعی جاری، بر ساخت می‌شود، تغییر می‌کند، و تداوم می‌یابد. در واقع، با در نظر گرفتن هویت برحسب روایت، زمان حال و گذشته در طول زنجیری از تفسیر و بازتفسیرها به یکدیگر متصل شده، و این امکان نیز به وجود می‌آید که خط فاصل میان خویشتن و دیگری شکسته شود و در نتیجه، انسان تجلی هویت خود، از جمله، هویت ملی‌اش را در دنیای اجتماعی مشاهده نماید. زیرا،

روایت‌های هویتی افراد، همیشه با داستان زندگی و روایت‌های هویتی دیگران درمی‌آمیزد. در واقع داستان‌های دیگران همواره بخشی از داستان افراد را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، آشکار می‌شود که یک رزمنده و یا یک استاد دانشگاه در روایت‌های داستان زندگی خود، با توجه به اطلاعات و دانش حاصل از الگوهای کنش متقابل (زیرا در برساخت‌گرایی اجتماعی، کنش متقابل، خاستگاه دانش است) اجتماعی و سیاسی در سطح کلان ملی در زمان حال، و با مراجعه‌ی مکرر به گذشته، یادآوری خاطرات، و تفسیر و بازتفسیر مداوم رویدادهای گذشته و خاطرات مرتبط با رابطه‌شان با ملت- دولت و جامعه، هویت ملی خود را پیوسته برساخت می‌کنند.

در چارچوب چنین نگاهی است که سامرز و گیسون^{۱۷} تأکید می‌کنند؛ از آن جایی که داستان‌ها می‌توانند کنش افراد را هدایت کنند، پس افراد نیز می‌توانند هویت‌شان (یا هویت ملی‌شان) را با قرار دادن خود در مجموعه‌ای از طرح‌های داستانی بسازند. زیرا به گمان آن‌ها، افراد با تلاش در جهت تلفیق یا گردآوری رویدادهای یک یا چند روایت نسبت به آنچه اتفاق افتاده، و یا قرار است که اتفاق بیفتد، واکنش نشان می‌دهند (سامرز و گیسون، ۱۹۹۴: ۳۹-۳۸). در تأیید اهمیت این نوع واکنش، استیدمن^{۱۸} اشاره می‌کند که انسان‌ها، هنگام درگیری با شناخت سایر افراد، رویدادها و زمان‌ها، به جنبه‌های خاصی از شناخت و درک خود، می‌رسند. در این فرایند، افراد داستان زندگی خود را به شیوه‌ی خاص خود بیان می‌کنند؛ خاطرات خود را با مدل خاص خود، دسته‌بندی می‌کنند؛ و تجربه‌های خاصی را با روش خاص خودشان درک می‌کنند، به عبارت دیگر، بخش‌های مختلف داستان جاری زندگی‌شان را در کنار هم قرار می‌دهند، تا بتوانند، بگویند که «این من هستم» و «من این گونه هستم» (استیدمن، ۱۹۹۶: ۱۰۹). به نظر استیدمن، در طرح هویت یابی از طریق فرآیند شناخت گذشته، فرد به دنبال چیزی (کسی، گروهی، یا رویدادهایی) است تا بر آنچه او درک کرده صحه بگذارد. این جست‌وجو، همان چیزی است که در زمان حال، به فرد صلابت و معنا می‌بخشد (استیدمن، ۱۹۹۶: ۱۰۳). بدین ترتیب، افراد با روایت زندگی خود، حال را به گذشته وصل کرده و با انتخاب، دسته‌بندی و تفسیر مداوم، خاطرات و رویدادها، بر مبنای اطلاعات کنونی کسب کرده از روابط اجتماعی موجود، به درکی پویا از خویشتن و هویت ملی خود نائل می‌شوند.

تشخیص هویت ملی با موضوع درد و رنج

همان‌طور که تا این‌جا بحث شد، هویت ملی مانند سایر هویت‌ها امری پویا است، و از طریق روایت‌ها تولید می‌شود. به عبارت دیگر، امری نیست که بتوان آن را به صورت بسته‌ای از قبل آماده و یک‌بار برای همیشه، به افراد عرضه داشت، و یا نهایت این‌که، هر از چند گاهی، اندکی تغییر در آن داد و مطمئن شد که اگر مشکلی پیش نیاید تقریباً پا برجای می‌ماند. همین‌طور مشخص شد که هویت ملی روایی، خودش را به دیگری، و گذشته را به حال وصل می‌کند. در ادامه‌ی بحث، و در چارچوب برساخت هویت ملی از طریق روایت زندگی، توجه به موضوع درد و رنج راوی نیز حائز اهمیت است. زیرا جایگاه فرد در جهان هستی و هویت او می‌تواند در قالب روایت داستان رنج‌ها، فقدان‌ها، و درد دیگری نیز بیان شود.

مطالعه‌ی کتاب‌های مختلف از جمله، مطالعه‌ی رمان‌های عاطفی نشان می‌دهد که چگونه انسان می‌تواند به‌واسطه‌ی داستان دیگران، رنج ببرد و از این تأثیر و دل‌سوزی برای خودسازی خویش استفاده کند (استیدمن، ۱۹۹۶). به عبارت دیگر انسان‌ها، این ویژگی را دارند که با مشارکت در داستان رنج دیگران، احساس درد و رنج کنند. در واقع، قرارگیری فرد در روایت «رنج دیگری»، موجب می‌شود که خویشتن او تحت تأثیر قرار گرفته و متحول شود. بنابراین، در دیدگاهی مشابه با دیدگاه مکتب کنش متقابل نمادی، می‌توان موضوع درد و رنج را نمونه‌ای از «قرارگیری خود به‌جای دیگری» در نظر گرفت. افراد در چنین شرایطی، به جای همدلی، خود را صاحب درد و رنج دیگران در نظر می‌گیرند. به‌ویژه هنگامی که ابراز درد و رنج، ابزار قدرتمندی باشد که به‌واسطه‌ی آن داستان‌های افراد شنیده می‌شوند. در حقیقت، درد و رنج واسطه‌ی اجتماعی مهمی است که از طریق آن می‌توان به ایجاد روابط اجتماعی پرداخت. البته همان‌طور که استیدمن (۱۹۹۶) اشاره می‌کند، «دیگری» که معرفی می‌شود، باید یک قربانی باشد. به عبارت دیگر، او به‌هیچ‌وجه نباید مورد سرزنش گیرد.

با توجه به این ویژگی انسان و نقش روایت در تخصیص درد و رنج دیگری به خود، می‌توان توضیح داد که هویت ملی چگونه می‌تواند تحت تأثیر این وضعیت قرار گیرد. فرض کنید در جامعه‌ای، عده‌ی قابل‌توجهی از افراد، بنا به دلایل اجتماعی (جنسی، نژادی، قومی، مذهبی، عقیدتی، فقر و...) رنج می‌کشند، و این رنج توسط آن‌ها به گونه‌ای

روایت می‌شود که در آن، دولت-ملت و یا اکثریت (قومی، مذهبی، نژادی) جامعه، به‌عنوان مسبب اصلی معرفی می‌شود. بر اساس آنچه گفته شد، خوانندگان و شنوندگان این روایت‌ها، با جای دادن خود در متن داستان رنج‌دیدگان، و همین‌طور قرار دادن خود به جای آن‌ها، به تفسیر و باز تفسیر چگونگی ظهور و تداوم این رنج‌ها می‌پردازند، و سپس با واکنش نسبت به نتایج تفسیر رویدادهای منجر به درد و رنج، از هویت ملی خود فاصله گرفته و در رابطه‌ی خود با دولت-ملت و جامعه، تجدیدنظر می‌کنند. قابل پیش‌بینی است که در چنین شرایطی تضعیف هویت ملی، برساخت شود. این در حالی است که ممکن است تا تغییر شرایط اجتماعی و در نتیجه، از میان رفتن عناصر اصلی روایت رنج، تقویت هویت ملی، برساخت نشود. همسو با این تحلیل، آلن بنت^{۱۹} (۲۰۱۳)، نیز در تحقیق خود، اظهار می‌کند که «راه‌های مختلفی برای انگلیسی بودن، وجود دارد که یکی از آن‌ها این است که اصلاً نخواهید یک فرد انگلیسی باشید». افزون بر این، شواهدی هم وجود دارد (فنتون، ۲۰۱۲) که نشان می‌دهد، یکی از راه‌های تشکیل هویت ملی انگلیسی‌های سفیدپوست، از طریق ابراز شرم و خجالت صورت می‌گیرد. درواقع، انگلیسی‌ها با ابراز شرم می‌خواهند که خودشان را از انگلیسی‌هایی که ضد مهاجر بوده و برچسب نژادپرستی خورده‌اند، متمایز سازند. بدین منظور تلاش می‌کنند، از طریق برساخت دیگری از هویت ملی، خود را به‌عنوان انگلیسی خوب و انسان دوست، معرفی کنند. در تحقیق فنتون^{۲۰} یکی از پاسخ‌گویان چنین بیان می‌کند: «شما می‌دانید که ما در اغلب موارد واقعاً خوشحال می‌شویم که به‌عنوان یک شخص انگلیسی شناخته نشویم. می‌دانید در سال جاری هنگامی که در فرانسه بودم، از این‌که به عنوان یک فرد هلندی شناخته شوم، بسیار خوشحال بودم و این، برای من از درجه‌ی اهمیت بالایی برخوردار بود». پاسخ‌گو ادامه می‌دهد: «نکته‌ی خیلی مثبتی در مورد انگلیسی بودن وجود ندارد؛ من فکر می‌کنم مشکل این‌جاست که خشونت، تبعه‌کاری و نژادپرستی، باقی مانده‌اند» (فنتون، ۲۰۱۲). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، تمامی این صفات، ویژگی‌های منفی هستند، که می‌توانند منشأ رنج و درد برای دیگران باشند.

انزجار اجتماعی و هویت ملی

انزجار اجتماعی می‌تواند اطلاعات زیادی در مورد روشی ارائه کند که بدان طریق افراد می‌توانند خود را از دیگران متمایز ساخته و بیرون‌بودگی خود از گروه اجتماعی و حتی جامعه را بیان کنند. به نظر میلر،^{۲۱} انزجار همراه با تحقیر، به حفظ تفاوت‌های اجتماعی یاری می‌رساند. انزجار کمک می‌کند تا مرزهای موجود بین «ما» و «آنها»، «من» و «شما» تعریف شود و از همسویی ما با آنها جلوگیری کند (میلر، ۱۹۹۷: ۵۰). انزجار از یک چیز ذاتی نهفته در موضوع «منزجرکننده» به وجود نمی‌آید، بلکه از درون رابطه‌ی میان موضوع انزجار و شخص منزجر به وجود می‌آید. افزون بر این، انزجار با هویت پیوند خورده است. در واقع، بخشی از کیستی ما متکی بر عدم ارتباط با موضوع منزجرکننده است. به عبارت دیگر، انزجار دیگران را کنار می‌زند تا بتواند از این طریق، برای ایجاد هویت فرد به عنوان فردی مطلوب و یا فردی که نفرت انگیز نیست، عمل کند (لاولر، ۱۳۹۷: ۲۷۲).

یووال دیویس^{۲۲} (۲۰۱۰)، معتقد است که آنچه سیاست هویت را تعریف می‌کند، این است که نوعی از سیاست تعلق داشتن است. بر این اساس می‌توان ابراز انزجار اجتماعی را نوعی سیاست هویتی عدم تعلق تلقی کرد که افراد بدان طریق هویت دیگری برای خود بر ساخت می‌کنند. در واقع، ابراز انزجار، سیاستی مبتنی بر تعلق به یک یا چند گروه، و عدم تعلق به گروه‌های دیگر است. این در حالی است که عضویت در یک گروه، منوط به تعیین هویت و شناسایی گروه است. برای مثال، ممکن است شناسایی، براساس جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و قومیت، و یا سایر مقوله‌های تعیین هویت، انجام پذیرد. به هر حال، آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد، ارتباط بین شیوه‌های شناسایی و شکل‌های مختلف تشکیل هویت است که شامل عدم شناسایی یک هویت از جانب هویت‌های دیگر نیز می‌شود. این امر هنگامی روشن و قابل درک خواهد بود که مبتنی بر رویکرد بر ساخت‌گرایی اجتماعی، هویت امری رابطه‌ای در نظر گرفته شود.

به‌عنوان مثال، در یک کشور در حال توسعه، جمعیت کثیری از تحصیل‌کردگان جوان، در سطحی گسترده، با مشکلات مختلفی از جمله بیکاری، فقر، ناتوانی در تشکیل خانواده، ابهام در آینده، و... روبرو هستند. هنگامی که این جوانان، داستان تلاش، و در

عین حال، ناکامی‌ها، ناامیدی‌ها و ابهام در آینده‌ی خود را روایت می‌کنند، و به دنبال آن انزجارشان از وضع موجود و جامعه را عیان می‌سازند، در واقع ملیت، هویت ملی و یا به عبارتی شناسایی رابطه‌ی خود با جامعه را بازتفسیر می‌کنند. این امر همزمان با پذیرش هویت‌های رقیب، از جمله هویت جهانی، هویت شهروندان کشورهای توسعه‌یافته، و یا هویت یک مهاجر بالقوه، انجام می‌پذیرد. بنابراین، انزجار اجتماعی می‌تواند، شیوه‌ای برای برساخت تضعیف و طرد هویت ملی و در مقابل، پذیرش هویت‌های دیگر باشد.

تبعیض و هویت ملی

همه‌ی هویت‌ها، از جمله، هویت ملی، بخشی از معنای خود را از آنچه که نیستند و نمی‌توانند باشند، به دست می‌آورند. بنابراین، یک مقوله‌ی هویتی به‌هنگار و بدون برچسب، برای هستی خود، نیازمند هستی هویت‌های «نشان‌دار»^{۲۳} و دارای برچسب (و یا هویت‌های نکوهیده و بدنام شده) است. این امر بیانگر آن است که در ظهور تبعیض‌های اجتماعی، به‌ویژه در سطح ملی، هویت‌های مورد تبعیض و نکوهیده، نشانگر وجود هویت‌های شاخص و صاحب‌نفوذی است که مبتنی بر نابرابری‌های اجتماعی و طرد و انکار هویت‌های برساخت شده برای اقلیت‌ها، به هویت‌های ممتاز اجتماعی تبدیل شده‌اند. اسکات^{۲۴} (۱۹۹۲)، تأکید می‌کند که متمایز و برجسته شدن هویت‌های مختلفی که به‌واسطه‌ی تبعیض به‌وجود می‌آیند، فرایندی است که در آن، برتری و شاخص بودن بعضی هویت‌ها، بر اساس حقارت، ناچیز شمردن یا خاص‌انگاری هویت‌های دیگر، تثبیت می‌شود. به بیان دیگر از نظر اسکات، مقوله‌های هویتی مورد استفاده در جهان اجتماعی، با قدرت و نظام نابرابری‌های اجتماعی مرتبط هستند. فریزر^{۲۵} (۱۹۸۹ و ۲۰۰۱)، در مطالعه‌ی خود نشان می‌دهد که اجرای عدالت، هم به توزیع عادلانه‌ی منابع و هم به خاتمه‌دادن به نشان‌گذاری هنجاری^{۲۶} هویت‌ها، به‌عنوان روش‌های معیوب دسته‌بندی اجتماعی نیاز دارد. به باور فریزر، شناخت غلط از هویت‌ها، هنگامی به‌وجود می‌آید که تعاملات ساختاری بین نهادها، با توجه به هنجارهای فرهنگی موجود، مانع برابری در مشارکت شوند. او همچنین تأکید می‌کند که شناخت

غلط از «تبعیت اجتماعی»^{۲۷} و یا به عبارتی تبعیت بی‌چون‌وچرا از هویت‌هایی که به‌هنگار تلقی می‌شود، به معنای ایجاد مانع برای شرکت فعال انسان‌ها در زندگی اجتماعی، به‌عنوان افراد برابر و هم‌تا است (فریزر، ۲۰۰۱). اگر شناخت نادرست از هویت‌ها و موقعیت اجتماعی آن‌ها، به معنای انکار منزلت کنشگران متقاضی عدالت باشد، آن‌گاه بسیار بعید است که صدای گروه‌هایی که مورد شناخت نادرست قرار گرفته‌اند، هنگامی که هم به نحوه‌ی شناخت و هم به چگونگی بازتوزیع منابع اعتراض می‌کنند، شنیده شود. چنین تصویری از جامعه، دلالت بر آن دارد که در شبکه‌ی الگوهای کنش متقابل اجتماعی، خویشتن و یا به عبارتی هویت عده‌ای از افراد و برخی گروه‌ها، به‌عنوان افراد و گروه‌های فاقد حقوق، بر ساخت می‌شود. در چنین وضعیتی همچنین، هویت ملی نیز ممکن است بر اساس تبعیض و خارج ساختن افراد و گروه‌های اجتماعی، به شکلی محدود، نحیف، و لاغر ساخته شود، در حالی که فربه بودن آن، به‌ویژه در برخی بزنگاه‌های تاریخی، ضرورتی انکارناپذیر است.

مک کلینتوک^{۲۸} (۱۹۹۵) در تحقیق خود، درمورد اکثریت قوم انگلیسی ادعا می‌کند که منزلتی تحت عنوان ساکنان «به‌هنگار» و بدون برچسب، توسط مفهوم ملت، ایجاد می‌شود. هر چند همه‌ی ملت‌ها ابداع می‌شوند، و یا به عبارتی ساختگی هستند، ولی چنین منزلتی می‌تواند طبیعی به نظر برسد. آن‌چه که مک کلینتوک تأکید می‌کند، این است که با تعریف مفهوم ملت، ممکن است، گروه‌هایی از مردم تحت عنوان ساکنان نابه‌هنگار، که به یک معنا مترادف با صاحبان هویت‌های دارای برچسب می‌باشد (برای مثال، اقلیت‌های قومی، مذهبی)، جزئی از ملت محسوب نشوند. بنابراین در این‌جا هویت ملی به‌واسطه‌ی تبعیض، به گونه‌ای تولید و بازتولید می‌شود که در آن، تنها گروه‌های خاصی در محدوده‌ی ملت می‌گنجد. در چنین شرایطی، گروه‌های خارج از ملت، هر چه بیشتر هویت‌های رقیب هویت ملی را از این کنش متقابل اجتماعی، بر ساخت می‌کنند. فرایندی که می‌توانست به صورت وارونه انجام پذیرد و موجب تقویت هویت ملی شود.

تحقیق گارنر^{۲۹} (۲۰۱۲) نشان می‌دهد که موضوع ادغام مهاجران و اقلیت‌های قومی، مذهبی و نژادی در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی انگلیس، بر اساس هم‌نوایی با مجموعه‌ای از هنجارهای فرهنگی (برای مثال طرز پوشش و شیوه‌ی رفتار)، مورد قضاوت قرار می‌گیرد،

ولی این امر از سوی پاسخ‌گویان تحقیق (مهاجران)، به‌عنوان یک انتخاب، معرفی می‌شود. این در حالی است که پاسخ‌گویان انگلیسی سفیدپوست تحقیق او، بر این باور هستند که فقط آنها تصمیم می‌گیرند که چه چیزی موجب یکپارچگی اجتماعی، و یا عدم یکپارچگی می‌شود. همچنین، این دسته از پاسخ‌گویان، در توصیف وضعیت موجود، «ملت» را به‌عنوان چیزی بازنمایی می‌کنند که در معرض خطر است. همان گونه که از فضاهای اجتماعی به‌عنوان فضاهایی که «غیر بریتانیایی» یا «غیر انگلیسی» شده، یاد می‌کنند. همسو با این یافته‌ها، اسکِی^{۳۰} (۲۰۱۰)، تأکید می‌کند که در این‌جا، ملت به‌عنوان یک موجودیت فرهنگی دیده می‌شود، که زیر حمله‌ی بیگانگان است. در تمامی این شیوه‌های برساخت هویت، ملاحظه می‌شود که هویت ملی، از طریق فراخوان تهدید از جانب دیگران مفروض (اقلیت‌های قومی، مذهبی و سیاسی)، برساخت می‌شود. این فراخوان به معنای آن است که در ذهن کسانی که خود را صاحب جامعه می‌دانند، موجودیت ملت، بیشتر بر اساس همین تهدید، تعریف شده است. چنین تعریفی باعث می‌شود که هویت ملی نیز بر اساس منافع گروه‌های غالب برساخت شود، وضعیتی که در آن، هویت ملی نمی‌تواند از شمولیت مناسب برخوردار باشد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که تبعیض اجتماعی یکی از شیوه‌های نامناسب برساخت هویت ملی است، که هر چند ممکن است برای گروه‌های غالب و صاحب منافع، دارای کارکرد محدود و مقطعی باشد ولی این امکان را نیز به‌وجود می‌آورد که در تقابل با این شکل از هویت ملی و واکنش نسبت به آن، هویت‌های اقلیت هم به شکلی پر رنگ برساخت شود.

گفتمان جاری و هویت ملی

موضوع پایانی اشاره به این بحث مختصر است که دانش حاصل از روایت‌ها، رنج‌ها، انزجار و تبعیض‌های اجتماعی می‌تواند، تبدیل به گفتمان شده و در جامعه جاری شود، که این امر خود می‌تواند برساخت هویت ملی به شیوه‌های مورد اشاره را به صورت حقیقت بازنمایی کند. بدین لحاظ ضروری به نظر می‌رسد که مقاله، با اشاره‌ای به بحث گفتمان، به پایان برسد.

به نظر لاولر، مفهوم گفتمان صرفاً به اظهارات ساده، یا شیوه‌های گفتار، اشاره نمی‌کند، بلکه قواعد گفتن و اندیشیدن و همچنین چگونگی گفتن و اندیشیدن را نیز بیان می‌کند. به عبارت دیگر، گفتمان، به شیوه‌های کلامی و غیرکلامی سازماندهی جهان، ایجاد شیوه‌های اندیشه‌زایی و تعقل، که در مقایسه با مفاهیم دیگر، بسیار بدیهی و «حقیقی» به نظر می‌رسند، اشاره دارد (لاولر، ۱۳۹۷: ۱۲۶-۱۲۵). بر اساس این توضیح، می‌توان دریافت که گفتمان‌ها، قوانین قابل‌درکی از یک فرهنگ مشخص و یک دوره‌ی تاریخی ارائه می‌دهند. افزون بر این، تأکید بر این نکته نیز ضروری است که آنچه «حقیقت»^{۳۱} پنداشته می‌شود، حاصل تأثیر ویژگی‌های ذاتی و درونی دانش نیست، بلکه مبتنی بر دیدگاه برساخت‌گرایی، این روابط اجتماعی است که آن‌ها را به‌عنوان حقیقت معرفی می‌کند. بر این اساس، اگر گفتمان‌ها به‌عنوان محصول روابط اجتماعی تلقی شوند، آن‌گاه، صحبت از گفتمان‌ها، صحبت از دانشی خواهد بود که حقیقت را می‌سازد. هرچند، شاید دانشی که به‌واسطه‌ی گفتمان ایجاد می‌شود به‌سادگی، همه‌ی حقایق دنیای بیرون را در بر نگیرد، اما از آن‌جایی که به افراد مربوط می‌شود، پس با احساس آن‌ها نسبت به خویشتن نیز، ارتباط پیدا می‌کند (لاولر، ۱۳۹۷: ۱۲۸). در این زمینه، هکینگ^{۳۲} پرسش‌های جالبی مطرح می‌سازد. او می‌گوید: چنانچه شخصی خود را خاص بیندارد، آیا حس او نسبت به دیگران متفاوت نخواهد بود، و یا تجربه‌ی وی نسبت به خویش، متفاوت از دیگران خواهد بود؟ آیا برخوردار بودن از یک طبقه‌بندی، یک برچسب، یک کلمه، و یا یک عبارت، احتمالات خاصی را به‌وجود نمی‌آورد؟ (هکینگ، ۲۰۰۴).

آنچه که با طرح این سؤال، پیش می‌آید این است که کیستی افراد، متأثر از شناختی است که از خودشان دارند. به بیان دیگر، هویت به‌واسطه‌ی دانشی حاصل می‌شود که افراد درباره‌ی بودن خود، و در قالب گفتمان به‌دست می‌آورند. در جریان این شناخت، افراد خودشان را به‌عنوان افرادی خاص، مورد خطاب قرار می‌دهند و شیوه‌های خاص بودن را از طریق گفتمان می‌پذیرند، یا به عبارتی، خودشان را بر مبنای معیارهای ارائه‌شده از سوی قدرت نهفته در این گفتمان درک می‌کنند، و سرانجام، به‌واسطه‌ی همین فرایند به فردی که هستند، تبدیل می‌شوند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این جا تأکید بر رابطه‌ی فرد با خویشتن است. ولی همانند

بحث‌های پیشین، نباید فراموش کرد که تأکید مقاله بر روابط اجتماعی است، و این نگاه فرد به خودش را نیز در درون شبکه‌ی روابط اجتماعی گسترده، در نظر می‌گیرد. بر همین اساس، خویشتن و هویت، محصولی اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند، که گفتمان در شکل‌گیری آن نقش مؤثری دارد. در این زمینه، گافمن^{۳۳} تأکید می‌کند که هیچ خویشتندی وجود ندارد که توسط دنیای اجتماعی دست نخورده باشد یا بیرون از آن، باشد (گافمن، ۱۹۶۱: ۴۱). همچنین کالهن نیز اشاره می‌کند که از نظر اجتماعی، گفتمان‌ها، شیوه‌ای را ارائه می‌کنند، که ما بدان طریق به خودمان نگاه می‌کنیم و خودمان را با درجات مختلفی از کشمکش و تنش، شکل می‌دهیم (کالهن، ۱۹۹۴: ۲۰ و ۲۱). با اتکا به چنین رویکردی است که می‌توان ادعا نمود گفتمانی که پیرامون خویشتن ملی، به‌عنوان خویشتندی خاص، شکل می‌گیرد، شامل معنی‌ها، دانش و حقایقی است که نوع رابطه‌ی این خویشتن با ملت، و عضویتش را در آن تعریف نموده، و از این طریق در شکل‌گیری هویت ملی نقش اساسی بازی می‌کند.

نتیجه‌گیری

دغدغه‌ی اصلی این مقاله، بررسی و معرفی شیوه‌هایی بود که بدان طریق می‌توان هویت ملی را محصولی اجتماعی در نظر گرفت. این بررسی نشان داد که چگونه هویت ملی می‌تواند از طریق فرایند بازگویی روایت زندگانی؛ ابراز انزجار، و انکار هویت دیگران؛ قرار دادن خویشتن به جای دیگری و تخصیص درد و رنج دیگری به خود؛ تبعیض و برچسب‌زدن به هویت‌های دیگر؛ و همچنین دانش و شناخت حاصل از گفتمان، برساخت شود. این شیوه‌های هویت‌سازی، نشان می‌دهند که چگونه افراد به‌عنوان بازیگران اجتماعی، به‌جای این‌که، در چارچوب اشکال گوناگون اجبارهای اجتماعی، هویت ملی را کسب کنند، به‌طور پویا، آن را در ظرف زمان و مکان، و در فرایندهای کنش متقابل اجتماعی ایفا می‌کنند. بنابراین، دستیابی به هویت ملی عملی خلاقانه است و هرگز چیزی نیست که بتوان آن را یک بار و برای همیشه (هر چند به درجات مختلف)، به‌دست آورد. در واقع هویت ملی به‌عنوان بخش مهمی از خویشتن فرد، به‌واسطه‌ی تفسیر و باز تفسیر دانش حاصل از روابط اجتماعی به‌طور مداوم تولید و

بازتولید می‌شود. استفاده از رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی در بررسی حاضر این امکان را به وجود آورد تا هویت ملی از نگاهی دیگر، یعنی به‌عنوان پدیده‌ای پویا، که مدام در معرض بازسازی و بازآفرینی است، مورد توجه قرار گیرد.

هرچند نتایج این بررسی، با یافته‌های تجربی تحقیقات خارج از کشور، حمایت می‌شود ولی در داخل کشور هیچ کدام از تحقیقات تجربی مرتبط با موضوع هویت ملی، به چگونگی برساخت هویت ملی در فرایندهای اجتماعی نپرداخته‌اند. بنابراین، دانشی تجربی و بومی، در این زمینه، وجود ندارد. لذا بررسی حاضر، نتوانست برای اثبات ادعاهای نظری خود به یافته‌های تجربی تحقیقات بومی نیز استناد کند. در واقع، در مورد برساخت اجتماعی هویت ملی، در ایران، تحقیقات میدانی انجام نپذیرفته است. در نتیجه، دانش نظری و بومی قابل‌اتکایی نیز در این مورد وجود ندارد. بیشتر پژوهش‌های داخلی، هویت ملی را به‌عنوان پدیده‌ای که به درجات مختلف در افراد وجود دارد، مورد بررسی قرار داده‌اند، و به چگونگی شکل‌گیری و برساخت آن، در روابط اجتماعی چندان توجه نکرده‌اند. بدین لحاظ، آنچه این بررسی می‌تواند به دانش موجود درباره‌ی هویت ملی عرضه کند، این تأکید است که روابط اجتماعی در سطوح مختلف به‌ویژه در سطح کلان یعنی رابطه‌ی افراد با گروه‌ها، ملت، نهادها، سازمان‌ها و دولت، به‌عنوان خاستگاه اصلی و مهم هویت ملی، نیازمند بررسی‌های علمی دقیق و گسترده است، تا دانش اجتماعی جامعی درباره‌ی هویت ملی در ایران و به‌ویژه چگونگی شکل‌گیری آن در فرایندهای اجتماعی، ایجاد شود. بدین منظور این مقاله، برساخت‌گرایی اجتماعی را رویکردی بسیار مناسب برای دستیابی به شناختی وسیع و عمیق، در موضوع تعلقات ملی، به‌ویژه هویت ملی، قلمداد می‌کند. از این منظر، نتایج حاصل از کاربرد این رویکرد نیز می‌تواند در تعیین سیاست‌های هویتی و بسیج هویت ملی، نقش مؤثری بازی کند.

¹ Social Constructionism

² Construction

³ Sage

⁴ Cambridge

⁵ Othering

⁶ Steph Lowler

⁷ I

⁸ Me

⁹ Categories

¹⁰ Subjectivity

¹¹ Erving Goffman

¹² ego

¹³ Stanley and Morgan

^{۱۴} این اصطلاح توسط نگارنده‌ی مقاله، به کار گرفته شده است.

¹⁵ Misztal

¹⁶ Prager

¹⁷ Somers and Gibson

¹⁸ Steedman

¹⁹ Alan Bennett

²⁰ Fenton

²¹ Miller

²² Yuval-Davis

²³ marked

²⁴ Scott

²⁵ Fraser

²⁶ Normative Marking

²⁷ Social Subordination

²⁸ Mc Clintock

²⁹ Garner

³⁰ Skey

³¹ True

³² Hacking

³³ Goffman

منابع فارسی

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۳)، مکتب‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: نشر علم.

- احمدلو، حبیب؛ افروغ، عماد (۱۳۸۱)، "رابطه‌ی هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز"، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، سال چهارم، شماره‌ی ۱۳: ۱۴۳-۱۰۹.
- اشرف، احمد (۱۳۷۳)، "بحران هویت ملی و قومی در ایران"، ایران‌نامه، تابستان، شماره‌ی ۴۷: ۵۵۰-۵۲۱.
- امیرکافی، مهدی؛ حاجیانی، ابراهیم (۱۳۹۲)، "نسبت هویت قومی و ملی در جامعه چند قومیتی ایران: بررسی و مقایسه سه رهیافت نظری"، فصلنامه‌ی راهبرد، سال بیست و دوم، بهار، شماره‌ی ۶۶: ۱۱۷-۱۴۶.
- برگر، پیتر؛ لاکمن، توماس (۱۳۷۵)، *ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت)*، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی، تهران اندیشه‌های عصر نو.
- جلای‌پور، حمیدرضا؛ محمدی، جمال (۱۳۹۴)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۷)، "نسبت هویت ملی و قومی در میان اقوام ایرانی"، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی نهم، شماره‌ی ۳ و ۴: ۱۶۲-۱۲۳.
- حسینی انجدانی، مریم؛ درویره، زهرا (۱۳۹۱)، "بررسی و مقایسه ابعاد عاطفی، شناختی و رفتاری هویت ملی (مطالعه موردی دانش‌آموزان راهنمایی و متوسطه و دانشجویان شهر تهران)"، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ۵۰، سال سیزدهم، شماره‌ی ۲: ۲۶-۴.
- دانایی، ابوالفضل؛ بابایی ساروئی، مصطفی (۱۳۹۶)، "نقش رسانه‌های مجازی در گرایش به هویت ملی"، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ۷۱، سال هجدهم، شماره ۳: ۶۸-۴۳.
- دیلمقانی، فرشید؛ قاسمی ترکی، محمدعلی (۱۳۹۶)، "جایگاه هویت ملی در ایران، نگاهی به تطور تاریخی الگوها و سیاست‌های هویت ملی از زمان باستان تا دوره پهلوی اول"، سیاست متعالیه، سال پنجم، شماره‌ی نوزدهم: ۱۷۶-۱۵۵.
- رستگار خالد، امیر؛ سلمانی بیدگلی، مسعود؛ پاکیده دلشاد، هادی (۱۳۹۵)، "رابطه سرمایه اجتماعی و هویت ملی در شهرهای کرمانشاه و جوانرود، فصلنامه‌ی مطالعات ملی"، ۶۵، سال هفدهم، شماره ۱: ۱۴۴-۱۳۴.
- ریتزر، جورج (۱۳۹۵)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سلطانی، ناصر؛ قلاوندی، حسن (۱۳۹۱)، "ارجحیت نسبی مؤلفه‌های هویت ملی در بین دانشجویان دانشگاه ارومیه، مطالعات ملی"، ویژه‌نامه، شماره‌ی ۲: ۱۶۲-۱۴۵.
- عبدالهی، محمد؛ حسین‌بر، محمدعثمان (۱۳۸۱)، "گرایش دانشجویان بلوچ به هویت ملی در ایران"، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۴: ۱۲۶-۱۰۱.
- قاسمی، علی‌اصغر؛ ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰)، "نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران"، فصلنامه‌ی راهبرد، سال بیستم، شماره‌ی ۵۹: ۱۳۸-۱۰۷.

-
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۵)، *زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ دوازدهم تهران: انتشارات علمی.
- لاولر، استف (۱۳۹۷)، *هویت، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی*، ترجمه‌ی محسن نبازی و داریوش یعقوبی، تهران: احسان اندیشه.
- نقیب‌زاده، احمد؛ خشک جان، زهرا (۱۳۹۲)، "کنش اجتماعی از نظر معنا و برساخت‌گرایی اجتماعی"، فصلنامه‌ی پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره‌ی نخست، بهار، شماره‌ی هفتم: ۴۳-۹.
- یوسفیان، نوید؛ موسوی کریمی، میر سعید (۱۳۸۹)، "سازهانگاری معرفتی و برساخت‌گرایی"، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، سال اول، بهار و تابستان، شماره‌ی ۱: ۱۴۳-۱۲۹.

منابع انگلیسی

- Andrews, T.(2012) "What Is Constructionism? Grounded Theory Review", a international Journal, vol .11, issue. www. roundedTheoryReview.com/2012/06/01/ What- Is –Constructionism/.
- Arts,W. and Halman,L.(2006)"National Identity in Europe Today, What the People Feel and Think" International Journal of Sociology, vol. 35, no. 4, pp. 69-93.
- Bennett, A. (2013) *Diary. London Review of Books*,35 (1): 33–۳5.
- Bruce.S. and Yearley,S.(2006) *The Sage Dictionary of Sociology*, SAGE Publications.
- Buur, vivien(2003), *An introduction to social constructionism*, Routldg press.
- Calhoun, C. (1994)*Social theory and the politics of identity*. In C. Calhoun, ed., *Social Theory and the Politics of Identity*. Oxford: Blackwell.
- Fenton, S. (2012) "Resentment, class and social sentiments about the nation:the ethnic majority in England". *Ethnicities* 12: 465–۴83.
- Fraser, N. (1989) *Unruly Practices: Power, Discourse and Gender in Contemporary Social Theory*. Cambridge: Polity.
- Fraser, N. (2001) "Recognition without ethics"? *Theory, Culture and Society*18 (2–3): 21–42.

-
- Garner, S. (2012) A moral economy of whiteness: behaviours, belonging and Britishness. *Ethnicities* 12(4): 445–464.
 - Goffman, E. (1961) *The self and social roles*. In C. Lemert and A. Branaman, eds, *The Goffman Reader*. Malden, MA: Blackwell.
 - Goffman, E. (1968) *Stigma: Notes on the Management of Spoiled Identity*. New York: Simon & Schuster.
 - Hacking, I. (2004) “Between Michel Foucault and Erving Goffman: between discourse in the abstract and face-to-face interaction” *Economy and Society* 33 (3): 277–302.
 - Huddy, L. (2001) “From social to political identity: a critical examination of social identity theory” *Political Psychology* 22, 1: 127–156.
 - Lock, Andy & Strong, Tom (2010) *Social Constructionism, Sources and Strings in Theory and Practice*, Cambridge, press.
 - McClintock, A. (1995) *Imperial Leather: Race, Gender and Sexuality in the Colonial Contest*. New York: Routledge.
 - Miller, W. (1997) *The Anatomy of Disgust*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Misztal, B. A. (2003) *Theories of Social Remembering*. Maidenhead: Open University Press.
 - Prager, J. (2000) *Presenting the Past: Psychoanalysis and the Sociology of Misremembering*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Scott, Joan W. (1992) “Multiculturalism and the politics of identity” *October*, 61, *The Identity in Question*, pp. 12–19. <http://www.jstor.org/stable/778780>.
 - Skey, M. (2010) “A sense of where you belong in the world’: national belonging, On to logical security, and the status of the ethnic majority in England” *Nations and Nationalism* 16(4): 715–733.
 - Sremac, S. (2010) “Converting into a New Reality: Social Constructionism, Practical Theology and Conversion” *Nova prisutnost*, 8, (1): 7–27.
 - Stanley, L., and Morgan, D. (1993) “Editorial introduction” *Sociology* 27 (1): 1–4.
 - Steedman, C. (1986) *Landscape for a Good Woman: A Story of Two Lives*. London: Virago.
 - Steedman, C. (1996), “About ends: on the ways in which the end is different from an ending” *History of the Human Sciences* 9(4): 99–114.

- Somers, M. R., and Gibson, G. D. (1994) *Reclaiming the epistemological 'other': narrative and the social constitution of identity*. In C. Calhoun, ed., *Social Theory and the Politics of Identity*. Oxford: Blackwell.

- Tajfel, H. (1982) "social psychology of Intergroup Relations" *Ann. Rev. Psychol.* 33: 1-39.

- Turner, Bryan S. (2006) *The Cambridge Dictionary of Sociology*, Cambridge university Press.

- Yuval-Davis, N. (2010) "Theorizing identity: beyond the 'us' and 'them' dichotomy" *Patterns of Prejudice* 44(3): 261-280.